

بلای بدقولی در اهل دیانت و سیاست

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

خلاصه

عالم سیاست ورزی عالم وعده‌هاست، ولی تعهد و پای بندی به وعده‌ها از سوی سیاستمداران، تا چه حد الزامی است؟ پاسخ اخلاق به این سؤال روشن است، ولی آیا فقه هم با اخلاق همراهی نموده و آن را واجب می‌شمارد؟ متأسفانه پاسخ بسیاری از اهل فقه، منفی است. ولی این پاسخ با توجه به منابع اسلامی قابل بررسی و نقد است به علاوه جواز خلف وعده، در صحنه روابط اجتماعی، دارای پیامدهای منفی فراوانی است که نمی‌توان آن را به شرع مقدس نسبت داد. این مقاله از یک سو نقد نظریه جواز خلف وعده و از سوی دیگر ارائه راهکار برای تثبیت نظریه لزوم عمل به وعده را برعهده دارد.

کلیدواژه‌ها: وعده، بدقولی، بیعت، تعهد، فریب، سیاست

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail:m.soroosh.mahallati@gmail.com

مقدمه

انتخابات، «فصل وعده‌ها»ست. هر یک از نامزدهای انتخاباتی، با استفاده از رسانه‌ها و با حضور در اجتماعات، وعده‌های فراوانی به مردم می‌دهند. آنها با برشمردن مشکلات مردم، به ایشان «قول» می‌دهند که وقتی به ریاست جمهوری و یا وکالت مجلس رسیدند، «چه کار خواهند کرد».

درباره این وعده‌ها، سؤالات شرعی زیادی قابل طرح است و اینک فصل تأمل در این سؤالات است:

یکی آنکه آیا اساساً اینگونه وعده‌ها، لازم الوفاست و بر کسی که به مردم قول می‌دهد، شرعاً واجب است که برای عمل به آن اقدام نماید و در صورت تخلف مرتکب «گناه شد» و فاسق است؟

دوم آنکه آیا کسی که می‌داند شرایط عملی شدن وعده‌هایش وجود ندارد و به دلیل موانعی مانند عدم امکانات کافی و یا عدم موافقت مقامات ذی ربط، از قدرت لازم برای وفا کردن به وعده‌ها برخوردار نیست، می‌تواند به مردم قول دهد؟

سوم آنکه آیا وعده‌هایی که پشتوانه عملیاتی ندارد و به منظور کسب رأی بیشتر داده می‌شود، مصداق «مکر و فریب» است؟

چهارم آنکه آیا اگر در اثر وعده‌های بی اساس و عمل نکردن به شعارهای ارائه شده، ضرر و زیانی متوجه دیگران شود مثل اینکه برخی شهروندان در اثر نوسانات قیمت کالا متضرر شوند، آیا وعده دهنده ضامن است و باید «خسارتهای وارده» را جبران کند؟

پنجم آنکه آیا رأیی که با استفاده از این وعده‌های توخالی کسب می‌شود، رأی حلال و مشروع است و کسی که با چنین رأیی حائز اکثریت گردد، آیا واقعاً از «رأی مشروع» برخوردار بوده و نسبت به رقبایش، حق تقدّم پیدا می‌کند؟

ششم آنکه آیا تنفیذ ریاست جمهوری چنین فردی که با استفاده از چنین شیوه‌ای آرای ملت را جذب و جمع کرده، موجب «مشروعیت قدرت» وی می‌شود؟

این مردم در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که اهمیت به وعده‌ها داده نمی‌شود، نه فقط نامزدها و طرفداران آنها، محدودیتی برای وعده دادن ندارند، بلکه اگر به قدرت هم برسند، کسی نیست که از آنها مطالبه عمل به وعده‌ها را بنماید چرا که راهکار قانونی برای مردم در جهت پیگیری آن وعده‌ها پیش بینی نشده است و مضاف بر آن در پایان دوره مسئولیت هم، لیست وعده‌های گذشته آنها و میزان عمل به آنها، به فراموشی سپرده می‌شود.

بدون تردید این آفت سیاسی و اجتماعی، دارای ریشه‌های فرهنگی است و باید توسط کارشناسان آن مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، ولی به نظر این نویسنده که دستی در مباحث فقهی دارد، یکی از عوامل مؤثر در این آشفتگی و بی انضباطی، رویکرد فقه موجود به این موضوع است. این فقه به نظر اکثر فقها، وفای به وعده را واجب و لازم نمی‌شمارد و برای کسی که وعده می‌دهد، تعهد و مسئولیتی نمی‌پذیرد. از این رو نه فقط برای افراد لایبالی و غیر متشرع، راه تخلف از وعده‌ها باز است، بلکه برای افراد

متدین و مقدس همچنین تخلفی، مجاز است. حداکثر آنکه مرتکب یک عمل مکروه شده‌اند، مانند خوردن پنیر. از این رو کسی که فرضاً ریش خود را می‌تراشد، فاسق می‌شود ولی کسی که به قول و قرارهای خود پای بند نیست، «عادل» است! پس یک نماینده مجلس یا یک رئیس جمهور باید برای اینکه به متشرع بودنش خدشه‌ای وارد نشود و «التزام عملی» اش به اسلام انکار نشود، مواظب باشد که انگشتر طلا دست نکند و با اجنبیه مصافحه ننماید و حتی محاسن خود را نتراشد، ولی برای قولها و قرارهایش آزاد است و هر چه برخلاف وعده‌هایش عمل کند، به «التزامش به اسلام» خدشه‌ای وارد نمی‌شود و از مقام والای عدالت، ساقط نمی‌گردد!!

اگر به سؤال اول این گونه پاسخ داده شود، قهراً سؤالات بعدی هم پاسخهای خود را پیدا می‌کند، که نه وعده کردن بی جا خلاف شرع است و نه کسی که با چنین وعده‌هایی به اکثریت آرا می‌رسد، کار خلافی کرده است و نه تنفیذ او مشکلی دارد. ولی آیا فی الواقع این مبنا را می‌توان پذیرفت و یا می‌توان آن را به اسلام نسبت داد؟ در این باره ابتدا دیدگاه مشهور در فقه شیعه را مطرح کرده، سپس مبنای آن مورد طرح و بررسی قرار می‌گیرد.

الف: نظریه مشهور در فقه

محقق اردبیلی می‌گوید: «قول به وجوب وفای به وعده در فقه ما شناخته شده نیست» (۱) و علامه مجلسی می‌نویسد: «در بین فقهای امامیه مشهور آنست که وفای به وعده مستحب است» (۲) و به نظر محقق قمی «قول به عدم وجوب وفای به عهد، در میان فقها مشهور است» (۳) و یا به قول صاحب جواهر «اصحاب، به وجوب وفای به عهد قائل نشده‌اند» (۴)، شیخ انصاری نیز همین نظر را دارد. (۵)

در برابر این جریان غالب که خلف وعده را مجاز می‌داند، نادر فقهایی هم در دوره‌های متأخر بوده‌اند که با آن همراهی نکرده‌اند. صاحب حدائق و آیت الله سید محمد کاظم یزدی از جمله فقهای استثنائی‌اند و الا در عصر حاضر نیز برجسته‌ترین مراجع مانند امام خمینی، آیت الله خوئی و آیت الله گلپایگانی، فتوا به وجوب وفای به عهد نداده‌اند. چه اینکه حضرات آیات سیستانی، وحید خراسانی، شیخ جواد تبریزی، سید موسی شبیری زنجانی، نیز فتوا به حرمت خلف وعده نمی‌دهند. البته آنها قبول دارند که وفای به عهد، از نظر «اخلاقی»، کاری پسندیده است، ولی از نظر فقهی و حقوقی، آن را «واجب» نمی‌دانند.

ب: این فتوای مشهور در میان فقهای شیعه، به دلیل آن نیست که از نظر آنان دلیل معتبری برای «واجب» بودن وفای به وعده وجود ندارد. آنان تصریح کرده‌اند، آیات قرآن و روایات معصومین، گویای «وجوب» است. به تعبیر محقق اردبیلی، ما وجوب به وفای به عهد را از راه «عقل» و «نقل» درک می‌کنیم و به تعبیر مجلسی: از قرآن و برخی روایات، «وجوب» استفاده می‌شود و صاحب جواهر هم اذعان دارد که ظاهراً برخی از آیات و روایات، وجوب وفای به عهد است. شیخ انصاری هم در یک رساله کوچک که در این باره تألیف کرده‌اند، برخی از روایات مربوط به این موضوع را مطرح کرده و می‌گوید، روایات دلالت بر وجوب دارد (۶) روایاتی مانند:

- امام صادق فرمود: کسی که در رفتار با مردم، نه به آنها ظلم می‌کند، نه به آنها دروغ می‌گوید و نه خلف وعده می‌نماید، غیبت کردن او جایز نیست و عدالت خویش را آشکار کرده است. «من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یكذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبتة...» (۷)

علامه مجلسی این روایت را از نظر سند معتبر و از نظر دلالت، ظاهر در وجوب وفای به وعده می‌داند و می‌گوید مفهوم آن اینست که غیبت کسی که خلف وعده می‌کند جایز است. (۸)

- امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود: هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد، هرگاه وعده کند، بدان وفا می‌کند.

«من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیف اذا وعد» (۹)

این روایت نیز دارای سند معتبر و دلالت آشکاری است.

- در آیه «کبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا تفعلون» (سوره صف، آیه ۳) کسانی که می‌گویند آنچه را که عمل نمی‌کنند، به شدت تهدید به عذاب شده‌اند و در صحیفه هشام بن سالم، از امام صادق (ع) وارد شده است «کسی که به برادر ایمانی خود وعده می‌دهد و بدان عمل نمی‌کند، مشمول غضب الهی در این آیه است» (۱۰)

آیت اله خوئی که در مناقشه بر سند روایات و دلالت آنها، جرأت فوق العاده‌ای دارد، در اینجا، کاملاً تسلیم است و جمله شگفت آوری دارد:

«روایات مربوط به وفای به عهد، «جداً فراوان» است و «همه آنها» ظهور در «وجوب» آن و «حرمت مخالفت» با آن دارد و از میان آن همه روایات کثیره، حتی یک روایت نیافته‌ام که بر «استحباب» دلالت کند!» (۱۱)

ج: اگر فقهای شیعه پذیرفته‌اند که کتاب و سنت بر وجوب وفای به عهد دلالت دارد، پس چرا اکثر آنان، این گونه فتوا نمی‌دهند؟ مانع جدی و اساسی برای فتوای به وجوب آنست که در «تلقی متشرعه» و در «سیره دینداران» عمل کردن به وعده‌ها واجب شمرده نمی‌شود و فقها غالباً این درک و فهم را چندان ریشه‌دار و عمیق می‌بینند که حاضر نیستند با آن مخالفت کنند و به همین دلیل، از دلالت کتاب و سنت، صرف نظر کرده و آن را به معنی «استحباب» تفسیر می‌کنند. مثلاً آیت اله خوئی که در چند سطر قبل با قوت از مفاد وجوب در روایات سخن می‌گفت، ولی بلافاصله در یک چرخش، اضافه می‌کند:

«ان السیره القطعیّه بین المتشرّع قائمه علی جواز خلف الوعد و علی عدم معامله من اخلف بوعده معامله الفساق»

این مقاله، فرصتی برای بررسی این شیوه استنباط و داوری درباره درستی یا نادرستی آن نیست، این کار باید در کلاس درس فقه و به شیوه کاملاً تخصصی انجام گیرد. ولی با کمال احترام به فقهای که دیدگاه مشهور را تأیید کرده‌اند، بالاخره این جمله آیت اله خوئی که فقهای قبل و بعد از ایشان هم به زبان و قلم آورده‌اند، گویای آنست که اولاً: در جامعه دینی حاضر و در میان متدینان، خلف وعده کردن، کاری رایج و رفتاری شایع بوده و هست! ثانیاً: تخلف از وعده در نزد آنها، کاری خلاف قاعده که منکر و معصیت تلقی شود و موجب فسق گردد، نمی‌باشد!

همین روحیه که مورد اقرار فقهای شیعه قرار گرفته، کافی است تا وضع جامعه فعلی را از نظر رواج این اخلاق زشت تبیین کرده و ریشه بداخلاقیهایی که با وعده‌های پوچ و تخلفهای فراوان شیوع دارد را نشان دهد و بر اساس این فقه و اجتهاد است که وقتی عالمان درجه دوم و سوم برای مردم درس شریعت می‌دهند و آنها را با حلال و حرام آشنا می‌سازند، به سهولت می‌توانند، بگویند که خلف وعده کردن جایز است و کسی که این کار را انجام می‌دهد، گناهکار نیست، چون در جامعه مذهبی، فقه که از طریق روحانیت به مردم منتقل می‌شود یکی از عناصر مهم شکل‌گیری فرهنگ جامعه می‌باشد، از این رو در شیوع «بدقولی» سهم چنین فقهی را نمی‌توان انکار کرد. البته فقه، قبح و زشتی خلف وعده را نفی نکرده و از نظر «اخلاقی» آن را تأیید نمی‌کنند، ولی در شرایطی که در میان دینداران، «احکام شرعی» از بالاترین اعتبار برخوردار است و اخلاق، در سطح «آداب»، اعتباری نازل دارد، لذا نمی‌توان توقع داشت که این «قبح اخلاقی» در برابر آن «جواز شرعی»، چندان کارساز و تأثیرگذار بوده و دینداران را از زیر پا گذاشتن وعده‌هایشان باز دارد!

د: اگر با همراهی فتوای مشهور قرار بر آن نباشد که سیره متدینان آن گونه که تصویر شد، تخطئه گردد و اگر این سبک زندگی دینداران برگرفته از دین و دارای مشروعیت دانسته شود، به ناچار باید بر این شیوه رفتاری، «قیود» اضافه گردد تا بتوان آن را در یک چارچوب معقول، قابل دفاع دانست و به علاوه جامعه را از آسیبهای بدقولی، حفظ کرد. به نظر می‌رسد که این قیود، با مبانی سازگار بوده و لذا مشهور فقها هم می‌توانند با آن همراه شوند:

۱- تفکیک بین وعده‌های فردی و وعده‌های اجتماعی

وقتی فردی وعده می‌کند که با قبول شدن در کنکور، از دوستانش در یک رستوران پذیرایی کند، یک وعده فردی و شخصی داده است، ولی وقتی رییس بانک مرکزی وعده می‌کند که نرخ ارز یا طلا را تثبیت می‌کند، یک وعده اجتماعی به مردم داده است. اگر وعده اول، الزام آور نباشد و بتوان از آن صرف نظر کرد، ولی وعده دوم، وضع زندگی و اقتصاد مردم را دستخوش تغییر قرار می‌دهد و هرگونه تخلفی نسبت به آن معیشت مردم را دچار دشواری می‌سازد.

کلمات فقها در جواز خلف وعده را می‌توان در همان فضای وعده‌های فردی دانست و می‌توان ادعا کرد که سیره متدینان نیز در این باره است که وفا نکردن را گناه و معصیت نمی‌شمارند، ولی در نوع دوم وعده‌ها، چنین سیره و رویه‌ای را نمی‌توان اثبات کرد و چون سیره یک «دلیل لبی» است، لذا باید به همان حداقل، وعده‌های فردی بسنده کرد و وعده‌های عمومی و اجتماعی، را مشمول ادله وجوب وفا دانست.

به بیان دیگر، وفای به وعده، علاوه بر جنبه ارزشی آن، که در اخلاق مطرح است و هر انسان پاک سرشتی آن را «پسنیده» می‌داند، دارای جنبه اجتماعی نیز می‌باشد که در فقه و حقوق مورد توجه قرار می‌گیرد و از این جنبه، مصالح آن در زندگی جمعی دیده می‌شود و به «ضرورت» آن حکم می‌گردد. در نگاه اول خلف وعده صرفاً یک تخلف اخلاقی است، ولی در نگاه دوم خلاف وعده، اختلال در نظام اجتماعی و نادیده گرفتن مصلحت جامعه است، از این رو، در نوع دوم باید «الزام و ضرورت» را پذیرفت و تخلف را جایز نشمرد. در همین ارتباط فقهای که خلف وعده را در حد یک فعل مکروه اخلاقی تلقی کرده‌اند، از بُعد اجتماعی آن غفلت کرده‌اند و الا چه بسا به «حرمت شرعی» آن، نظر می‌دادند. چه این که «عقل» نیز این گونه تخلف را تجویز نمی‌کند.

شاید اگر نهج البلاغه در فقه، حوزه، حکومت و در فرهنگ جامعه ما، حضور داشت، سیره متدینین، به تعبیر آیت اله خوئی، شکل دیگری پیدا می‌کرد و در میان اهل دیانت و سیاست وعده‌ها معتبر بود. آنجا که امیرالمؤمنین به مالک‌اشتر توصیه مؤکد دارد که مبایدا به مردم وعده‌ای بدهی و سپس به آن عمل نکنی، چرا که خلف وعده، موجب «خشم خدا» و «خشم مردم» است: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

نگارنده متعجب است که چرا استناد به این دستورالعمل سیاسی و اجتماعی علوی که جهت‌گیری مهم و اساسی وفای به عهد را در حکومت مشخص می‌کند و راه را برای جایز شمردن تخلف از وعده‌ها توسط حکمرانان می‌بندد، در کلمات فقهای ما به چشم نمی‌خورد؟ و چرا فقیهی مانند آیت اله خوئی، بدون اعتنا به این کلام علوی و روایت معتبر امام صادق (علیه السلام)، آیه کبر مقتاً عند الله را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که ربطی به تخلف وعده ندارد؟ (۱۲)

۲- خلف وعده حتی اگر ذاتاً حرام نباشد، ولی در موارد زیادی، مشمول عنوان حرام دیگری قرار می‌گیرد، مثلاً کاندیدایی که با وعده‌های بی اساس، درصد جلب آرای بیشتر شهروندان است، در حقیقت، از راه «مکر و فریب» وارد شده است و وعده‌های پوچ او به دلیل آنکه مصداق فریب و خدعه است، حرام می‌باشد. به همین دلیل است که گاه یک کار مباح وقتی در مقام مکر و فریب انجام می‌گیرد، حرام می‌شود مثل بزک کردن یک کالای بنجل.

از این رو برخی فقهای معاصر بر این باورند که جواز خلف وعده، صرفاً به این معناست که پس از وعده، راه برای تجدید نظر باز بوده و کسی که نظرش تغییر می‌کند تعهدی برای وفای به وعده خود ندارد، ولی اگر هنگام وعده کردن، قصد وفا کردن ندارد، مجاز به وعده نیست زیرا این کار مصداق «دروغ» و «فریب» است. (۱۳)

به نظر می‌رسد که توجه به این قید در کاهش و کنترل وعده‌های پوچ می‌تواند مؤثر باشد، همان طور که آیت اله حکیم در رساله عملیه خود به این نکته تصریح کرده و سپس مورد توجه فقهای بعد قرار گرفته است، ایشان پس از آنکه خلف وعده را جایز می‌شمارد اضافه می‌کند: نعم لو كان حال الوعد بانياً على الخلف فالظاهر حرمة. (۱۴)

ولی همه فقها در این باره هم همراهی ندارند و برخی اساساً خلف وعده را از قلمرو کذب خارج می‌دانند. (۱۵)

۳- در فقه و حقوق پذیرفته شده است که گاه «وعده‌ها» هم «تعهد آور» و عمل کردن به آنها، الزامی است، مثلاً اگر وعده‌ای مبنای یک قرارداد و عقد قرار گیرد، تخلف از آن، به نظر همه فقها جایز نیست، از این موضوع به «شرط ضمن عقد» یاد می‌شود و گفته می‌شود که هر چند شروط ابتدائی لازم الوفا نباشد، ولی به شرطی که در ضمن یک قرار، قرار گیرد، باید وفا کرد، پس اگر زوج در هنگام خواستگاری وعده‌هایی به همسر آینده خود بدهد، چنانچه این وعده‌ها مبنای عقد نکاح بین آنها قرار گرفته و عقد مبتنی بر آنها انشا شود، لازم الوفاست و تخلف از آن شرعاً جایز نیست، چه اینکه در صورت تخلف، زوج می‌تواند در محکمه طرح شکایت کند. نمونه دیگر از وعده‌هایی که جنبه تعهد به خود می‌گیرد، «جعاله» است. ویژگی جعاله آنست که «وعده صرف» نیست بلکه کسی که وعده می‌دهد، متعهد می‌شود که اگر طرف مقابل فعل مورد نظر او را انجام دهد، متقابلاً در برابر آن کاری انجام دهد (وعده مشروط). مثلاً می‌گوید: هر کس گمشده مرا پیدا کند، فلان مبلغ مزدگانی به او داده می‌شود. بسیاری از فقها مانند محقق صاحب شرایع، جعاله را عقد نمی‌دانند.

در عصر حاضر وعده و یا برنامه‌ای که کاندیداها به مردم اعلام می‌کند و بر اساس آن رأی می‌گیرند، چیزی شبیه به این دو مورد است. اگر رأی آن گونه که برخی پنداشته‌اند مثل «بیعت» دانسته شود، در این صورت، وعده‌ها، از قبیل شرط ضمن عقد است و رأی مردم «مبتنی» بر عملی شدن آن وعده‌هاست. در این حالت نامزدی که رأی می‌آورد، باید به آن پای بند باشد، چرا که ممکن

است رابطه برنامه‌ها و وعده‌ها را از قبیل جعاله دانسته و رأی مردم را موجب قطعی شدن وعده‌های اعلام شده و الزامی شدن آنها تلقی گردد و در این وضع، حق بر هم زدن قرار و فسخ وجود ندارد. با اینکه بیش از یک قرن از ورود موضوع «رأی» به نمایندگان و فرمانروایان در ایران می‌گذرد، ولی هنوز فقها، اعتنای بایسته‌ای به این موضوع نداشته و آن را جدی نگرفته‌اند، لذا هر یک از این دو تقریر با ابهاماتی روبروست. تا اینجا فقط به پاسخ سؤال اول پرداخته شد و البته همین مقدار راهگشای رسیدن به پاسخ سؤالات بعدی است، ولی آیا در جامعه‌ای که سیاست مداران و دینداران از بیان وعده‌های بی اساس ابایی ندارند و آن را جایز می‌شمارند انتخابات از پایه و اساس استواری برخوردار است؟ و مهمتر آنکه آیا چنین جامعه‌ای از فقه و اخلاق بایسته و شایسته انتخابات برخوردار است؟

منابع

- ۱- مقدس اردبیلی، احمد. مجمع الفائده و البرهان. ج ۹. قم: دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۰۳، ص ۸۰.
- ۲- مجلسی، محمد باقر. مرآه العقول. ج ۹. قم: دار الکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ص ۲۳۵.
- ۳- میرزای قمی، ابوالقاسم. رسائل میرزای قمی. ج ۱. قم: دفتر تبلیغات اسلامی؛ ۱۴۲۷، ص ۴۷۲.
- ۴- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام. ج ۳۵. بیروت: دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۴، ص ۶.
- ۵- انصاری، مرتضی. المکاسب. ج ۲. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری؛ ۱۴۱۵، ص ۱۵.
- ۶- ر.ک: انصاری، مرتضی. القضاء و الشهادات. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری؛ ۱۴۱۵، ص ۳۰۸.
- ۷- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. ج ۲. تهران: دار الکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۷، ص ۲۳۹.
- ۸- مجلسی، محمد باقر. مرآه العقول. ج ۹. ص ۲۷۳ و ج ۱۱. قم: دار الکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ص ۲۶.
- ۹- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. ج ۲. قم: دار الکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ص ۳۶۴.
- ۱۰- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. ج ۲. قم: دار الکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ص ۳۶۳.
- ۱۱- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهه. ج ۱. بی جا، بی تا، ص ۳۹۳.
- ۱۲- ر.ک: خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهه. ج ۱. بی جا، بی تا، ص ۳۹۴.
- ۱۳- شبیری زنجانی، موسی. کتاب نکاح. قم: موسسه پژوهشی رأی پرداز؛ ۱۳۸۳/۳/۹.
- ۱۴- حکیم، سید محسن. منهاج الصالحین. ج ۲. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات؛ ۱۴۱۹، ص ۱۵. همراه با نظر موافق آیات خویی، وحید خراسانی و سیستانی.
- ۱۵- ر.ک: امام خمینی، روح الله. المکاسب المحرمه. ج ۲. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۴۱۵، ص ۶۰.